



در این دنیای نابرابر!

برای اینکه بتوانم

برسانم به کنار ساحلی؛

به دور از غم

دل خونینم را!

آرامشی بدهم

یا التهای داده باشم

به زخمهای کهنه ام

دلگیری می شوم جسور!

رها می سازم ذهن و قلب را

تا بخشندترین باشم

در برابر زخمهای بر آمده ای ناشی از زندگی!

که ساز سرنوشت پر درد را

در نهایت سخاوت با من می نوازد

همچون مطرب مست!

در مجلس ذوق .

آنچه بر قلبم نشسته و

شد شعله آتش خشم در وجودم

چیزی نبود

بجز تیررها شده از کمان یک انسان!

که بدور از عشق در دام خودکامگی گرفتار است

۲۶/۰۵/۲۰۱۹ شمی صلواتی